

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آلہ الطیین الطاهرین المعصومین لا سیمما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

«السلام علیک یا ابا عبدالله و علی ارواح التي حلت بفنائک علیک مٹا سلام الله ابدًا ما بقینا و بقی اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین»

«یا لیتنا کنا معهم فنفوز فوزاً عظیماً.»

«اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک. اللهم العن الاصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله. اللهم العنهم جميعاً.»

بحث در تطهّر دلو بود به تبع طهارت بئر. قائلین به تبعیت و طهارت به وجوهی استدلال کردند یا می‌توان استدلال کرد برای آن. وجه اول تمسک به روایت اسماعیل بن بزیع بود که دارای دو تقریب بود. خب ثابت شد که استدلال به این روایت شریفه به هر دو تقریب ناتمام هست.

دلیل دوم و این شئت قلت دلیل سوم که آن دو تقریب را هر کدام دلیل جداگانه حساب بکنیم، دلیل دوم سیره بود که بگوییم سیره متشرعه بما هم متشرعه بر عدم اجتناب از دلو هست بعد از فراغ از عملیت نرح حتی در این مواردی که تغیر پیدا شده که مورد بحث هم این جا است.

این هم محل اشکال واقع شد به این که مرحوم محقق خویی فرمود این پدیده‌ی تنجس بئر به تغیر چون یک پدیده نادر الوقعی است، راه برای احراز سیره مسدود است. ما راهی نداریم بفهمیم سیره متشرعه ازمنه ائمه علیهم السلام چه بوده. برای به دست آوردن سیره ما باید راه داشته باشیم. اموری که کثیر الابتلاء است و همگانی است، قهراً آن سیره‌ی مردم، دیدن مردم، روش متخذه‌ی مردم باقی می‌ماند در تاریخ، در روایات، ملامحی از آن‌ها باقی می‌ماند. یا در سیره‌های متأخر نسل به نسل منتقل می‌شود. اما چیزهایی که در آن زمان‌ها گهگداری پیش می‌آمده، قهراً آن‌ها باقی نمی‌ماند. فلذا است که ما در این مورد چون امر نادر الوقعی است به طوری که ایشان فرمودند من در طول دوران زندگی خود یک مورد هم ندیدم که چاه به خاطر تغیر نجس بشود. فلذا این راه مسدود است.

دلیل سوم بر قول به طهارت: طهارت اشیاء به طهارت واقعی (5:23)

دلیل سوم که این‌ها را به طور فهرست‌وار و دیگر گذرا عرض می‌کنیم چون اشباه و انظارش در قبلی‌ها گذشته، تمسک به اطلاعات ادله داله بر طهارت اشیاء است به طهارة

«كل شيء طاهر حتى تعلم أنه قذر» بنابر این که صدر روایت دلالت کند بر طهارت واقعية كما ذهب اليه المحقق الآخوند و شيخنا الاستاد الحائري قدس سرهما که صدر می‌گوید همه چیزها پاک است و دلیلش استصحاب را بیان می‌کند. همه چیزها پاک است و این پاکی واقعی هم ادامه دارد تا علم به خلاف پیدا نکنیم. این‌ها این جوری معنا کردند حدیث را. خب بنابراین ما دلیل داریم بر طهارت همه چیزها.

این سطل مادامی که چاه پاک نشده بود، به دلیل ادله نجاستش خارج بود از آن عموم و بعد از این که چاه پاک شد، شک داریم این دلو پاک است یا نجس است. ادله نجاستش نمی‌تواند بگوید نجس است. چرا؟ چون گفتیم ادله نجاست مغیا است یا مقید است به یک قید لَبِّي که ما لم يتطهر، ما لم يقع عليه مطهرٌ باشد. تا زمانی که مطهری پیش نیامده باشد برای آن و ما در این جا احتمال می‌دهیم مطهری پیش آمده باشد پس تمسک به دلیل در شبهه مصداقيه خود دلیل می‌شود. استصحاب بقاء نجاست هم اگر بخواهیم بکنیم، این هم که استصحاب در شبهات حکمیه است و جاری نمی‌شود. پس بنابراین به قدری که یقین داریم این از تحت کل شيء طاهر خارج شده استثناء می‌کنیم که آن زمانی است که هنوز چاه پاک نشده، و بعد از تطهر چاه شک داریم این خارج از آن عموم هست یا نه، تمسک به عموم عام می‌کنیم و می‌گوییم کل شيء طاهر. این هم شیئی است که نمی‌دانیم پاک است یا نجس است و می‌گوییم پاک است.

و هم چنین آن روایت دیگر که کل ما طلعت یا اشرقت عليه الشمس فهو طاهر که آن هم دلیل دیگری بود که بعضی‌ها ممکن است این جور معنا کرده باشند و دیگر این‌ها را گفتیم لذا تکرار می‌شود.

اشکال دلیل سوم: (8:02)

خب اشکال این استدلال هم از قبل روشن شد که گفتیم ما یک اصل منقح موضوع داریم در این جا که با او تنقیح می‌کنیم موضوع آن ادله را چون آن دلیل گفته بود «ما لاقى المتنفس يتنجس». این سطل لاقى المتنفس که آن آب بئر باشد فتنجس. آن قید لَبِّي اش که ما لم يتطهر، ما لم يقع عليه مطهرٌ، البته مشکوک است و این را هم به استصحاب درست می‌کنیم. می‌گوییم قبل از این که بئر تغیرش زائل بشود که مطهری واقع نشده بود. بقیه مطهرات مثل غسل و امثال این‌ها که وجداناً منتفی است. مطهرهای دیگر احتمالی هم که آن موقع که نبود. الان استصحاب عدم وقوع مطهر می‌کنیم. پس یک جزء بالوجدان که لاقى مع المتنفس باشد و یک جزء هم بالاصل که لم يقع عليه مطهرٌ باشد برای ما محرز شد بنابراین موضوع برای دلیل محقق می‌شود به ضم اصل به وجدان. پس این دلو می‌شود شیئی که لاقى مع المتنفس و لم يطهر، یا لم يقع عليه مطهرٌ. پس ادله شاملش می‌شود. اگر کسی استصحاب در شبهات حکمیه را جاری بداند، در این جا استصحاب منقح موضوع وجود دارد بنابراین به آن دلیل تمسک می‌کند. و ما چون تقویت کردیم جریان استصحاب در شبهات حکمیه را بنابراین خب می‌توانیم به همان دلیل نجاست تمسک کنیم و استثناء کنیم.

علاوه بر این که خود آن دلیلهایی که از آن‌ها استفاده می‌شود برای طهارت واقیه اشیاء تمام نیستند. «كل شيء طاهر» را گفتیم تمام نیست. آن روایت به قرینه‌ی دلیلش،

معنایش این نیست حتماً او احتمالاً. بنابراین روایت ظهوری در آن چه که محقق خراسانی و محقق حائری قدس سرهما فرمودند ندارد و فوقش این است که اجمال پیدا کند اگر نگوییم ظهور در قاعده طهارت دارد. و آن روایت «کل ما طلعت علیه الشمس» هم واضح نیست که این مطلب را بخواهد بگوید و لذا آقایان آن را در باب مطهریت شمس ذکر کردند، نه این که هر چیزی پاک است. بنابراین ما دلیلی بر طهارت اشیاء به طهارة الواقیة نداریم. فرمایش منقول از مرحوم امام هم رحمه الله را که فرمودند «الاشیاء منغمرة فی بهار الطهارة و الحلیة» گفتیم اگر دلیلش همین‌ها است که خب الاشکال الاشکال و اگر چیز دیگری است، خب ما خبر از آن نداریم و لم یبین فی کلامه قدس سره.

بنابراین این راه هم از نظر مبنایش که فرض می‌کند چنین دلیل طهارت واقعی‌ای داریم، ناتمام است و هم بعد از این که این مبنا را قبول کردیم، باز استدلال ناتمام می‌شود از آن جهتی که گفتیم. مع این که حرف‌های دیگری هم داشتیم که این جا آیا جای رجوع به عموم عام است یا استصحاب حکمِ مخصّص است که قبلاً هم به این اشاره کردیم.

سؤال: ...

جواب: هر چیزی پاک است مگر آن چه که ملاقات با نجس کرده. این که ملاقات با نجس کرده، پس نجس شده بود. آن موقع که هنوز بئر پاک نشده بود، این مسلم نجس بود. پس از تحت کل شیء طاهر خارج شد. حالا بعد از تطهّر بئر برای ما شک است که حالا این حالش چه جوری است. در این زمان ما به توسط آن اصل می‌خواهیم این را فرد آن عام بکنیم و الا خودمان شک داریم. از آن عام که خارج شد ولی آیا در این داخل شد یا نه؟ نمی‌دانیم.

سؤال: شما فرمودید اگر استصحاب را در شبهات حکمیة جاری بدانیم، اصل منقح موضوع جاری می‌شود. چرا؟

جواب: چون این اصل منقح ما اتفاقاً در شبهه حکمیة است. یعنی درسته موضوع است اما چیزی است که بر عهده شارع است و از امور خارجیه نیست. یعنی ما نمی‌دانیم این جا مطهّری واقع شده یا نه، چرا نمی‌دانیم؟ چون نمی‌دانیم شارع مطهّری در این جا جعل کرده یا نه، نه این که مطهّر را می‌دانیم مثل این که لباسی است منتجس شده و می‌دانیم غسل بالماء را هم شارع مطهّر قرار داده و حالا نمی‌دانیم این لباس با آب شسته شده یا نشده. خب استصحاب می‌کنیم عدم غسل بالماء را. این می‌شود شبهه‌ی موضوعیه چون به خاطر اشتباه امور خارجیه است. حکم شارع برایمان روشن است که شارع غسل بالماء را مطهّر قرار داده.

دلیل چهارم: استصحاب عدم جعل نجاست (15:17)

دلیل چهارم استصحاب عدم جعل نجاست است که بگوییم بعد از تطهّر بئر شک داریم این دلو پاک است یا نجس است. خب حالا که نمی‌دانیم پاک است یا نجس است، به همان توضیحی که دادیم نمی‌توانیم به ادله نجاستش تمسک کنیم و بگوییم نجس است و

نمی‌توانیم استصحاب بقاء نجاست را بکنیم و بعد از عدم امکان اثبات نجاست این دلو و شک داشتن که این دلو بالاخره پاک است یا نجس است، استصحاب می‌کنیم عدم جعل نجاست را و می‌گوییم یک زمانی که شارع جعل نجاست نکرده بود برای این دلو چه قبل از ملاقات با این ماء و چه بعد از ملاقات با این ماء و قبل از تطهر بئر و چه بعد از ملاقات و بعد از تطهر بئر. یعنی سه زمان داریم. یکی قبل از ملاقات با این آب متغیر و دوم بعد از ملاقات با آب متغیر و قبل از طهارت بئر و سوم زمان بعد از طهارت بئر. برای هیچ کدام از این مقاطع ثلاثه شارع قبلاً جعل نجاست نکرده بود و بعد یک مقطعش را یقین داریم که شارع جعل نجاست کرده و آن زمان ملاقات با آب بئر و قبل از تطهر بئر است اما آن مقطع سوم را یقین نداریم که شارع بعداً جعل نجاست کرده یا خیر. یک زمانی که جعل نجاست بر آن نشده بود و حالا هم استصحاب عدم جعل نجاست بر آن مقطع را می‌کنیم. پس بنابراین استصحاب می‌کنیم عدم جعل نجاست را و نضمّ الی این استصحاب این مبنای مرحوم آقای تبریزی رضوان الله علیه که الطهارة لیس الا عدم النجاسة. طهارت تعبیر آخری است از عدم نجاست. ما در شریعت نجاست و طهارت به عنوان دو امر متغایر از هم نداریم. آن که شارع جعل کرده نجاست است و می‌گوید طاهر باشد یعنی نجس نباشد. این طاهر است یعنی نجس نیست، نه یعنی یک جعل جدایی دارد. نه این که آن یک امر وجودی باشد و این هم یک امر وجوبی آخری باشد. طهارت به معنای نورانیت، به معنای مصفا بودن و این‌ها نیست تا این که بگوییم نجاست هم به معنای کدورت و کثافت و قذرات است پس طهارت و نجاست امران وجودیان مجعولاً شرعاً. نه شارع یک چیز را جعل می‌کند و آن نجاست است. طهارت دارد یعنی آن نجاست را ندارد. بنابراین با استصحاب عدم نجاست ثابت می‌شود طهارتش. می‌گوییم این طاهر است و طاهر است یعنی نجس نیست و این همان مدلول استصحاب است که می‌گوید جعل نجاست نشده.

اشکال دلیل چهارم: (18:50)

خب این راه را هم قبلاً در آن مغسلِ میت گفتیم و الجواب الجواب. حرف‌هایی که آن جا زدیم، در این جا هم همه آن حرف‌ها تکرار می‌شود.

و نتیجه این است که همان طور که آن جاها عرض کردیم و باز قبل‌ها مکرراً عرض کردیم و این‌ها یک دلیل‌هایی است که تکرار می‌شود در این موارد. این‌ها به مبانی مختلف اشکال دارد و مثلاً مرحوم محقق خویی این جا اشکال می‌کند که خیلی خب شما استصحاب عدم جعل نجاست می‌کنید و بنده استصحاب بقاء نجاست می‌کنم و این دو تا را به جان هم می‌اندازم. چون همان طور که این، مسبوق است به عدم جعل نجاست برای این مقطع، مسبوق هم است به جعل نجاست در مقطع قبل و من آن نجاستِ مقطع قبل را استصحاب می‌کنم که مجعول باشد. و به همین جهت ایشان تعارض بین جعل و مجعول انداخته و می‌فرماید در شبهات حکمیه استصحاب جاری نیست. خب این یک اشکال است. اگر کسی این اشکال را توانست حل بکند که استاد رضوان الله علیه حل کردند در اصول و جواب دادند به مرحوم محقق خویی که اصل عدم جعل نجاست حاکم است بر استصحاب بقاء نجاست چون این، اصل سببی است و آن، اصل مسببی است. پس این‌ها دیگر می‌شود مبنایی و کلّ علی مسلکه فی الاصول.

سؤال: ...

جواب: این را چند بار فرموده شده است و عرض کردیم در جوابش. ببینید یک وقتی صفحه وجود خالی از این جعل بود. صفحه وجود هر جایش را نگاه می‌کردیم، خالی از این جعل بود. این جا را دیدیم که این جعل هویدا شد. نسبت به آن جا می‌گوییم یک وقتی صفحه وجود خالی بود و حالا ما نمی‌دانیم این نور وجود آن جا را گرفت یا نه.

سؤال: این در صورتی است که این‌ها جدا جدا جعل بشوند.

جواب: شاید هم جدا جدا جعل شده باشند و شاید هم یک مرتبه‌ای جعل شدند. بالاخره الان که ما نمی‌دانیم نوری را. یک وقتی نوری نبود و آیا الان نوری برای آن جا می‌بینید؟ شک دارید نور هست یا نیست. ممکن است جعل در این جا هم باشد و ممکن است نباشد. اگر آن جعل را جعلی منسبط و مطلق و یکپارچه قرار داده بشود الی آخر الیاء، خب هست و اگر نکرده باشد نه. ما هم که خبر نداریم چه کار کرده. چون دلیل‌مان از این ناحیه اجمال دارد. بنابراین مسبوق به عدم وجود است و حالا هم استصحاب عدم وجودش را می‌کنیم.

سؤال: چنین استصحابی عرفیت دارد؟

جواب: بله عرفیت دارد.

سؤال: ...

جواب: با ازل کاری نداریم. می‌گوییم قبل از اسلام چنین جعلی نبوده است. مردم می‌گویند مگر شما نمی‌گویید «لاتنقض الیقین بالشک»، خب قبل از این که شما تشریف بیاورید و این فرمایشات را بفرمایید، این‌ها که نبوده، پس این مصداق «لاتنقض الیقین بالشک است». وقتی می‌گویند استصحاب ازلی و قلمبه‌اش می‌کنند، آدم می‌گوید این‌ها عرفیت ندارد. ولی مردم عادی می‌گویند خب مگر شما نمی‌گویید «لاتنقض الیقین بالشک»، خب قبل از چند روز پیش که شما این را نفرموده بودید، نبود پس این مصداقش است. این‌ها مثل معانی حرفی می‌ماند. این هفت یا هشت مبنایی که ما در اصول برای معنای حرفی می‌گوییم که خودمان هم به زحمت می‌فهمیم، همه‌اش با این حرف‌ها می‌خواهیم همان ما عند العرف را بفهمیم، همان چیزی را که بچه عرب می‌آید و حروف را در آن استعمال می‌کند، می‌خواهیم بفهمیم ولی در آن ماندیم. همان حرف عرفی را می‌خواهیم معنا کنیم ولی چون عبارت‌مان قلمبه سلمبه می‌شود، فکر می‌کنیم که یک امر غیر عرفی مورد بحث واقع شده است و الا واقعیت امر این است.

دلیل پنجم: قاعده طهارت (23:38)

دلیل پنجم قاعده طهارت است. قاعده طهارت در این جا باز شبیه همان قبلی‌ها است و خلاصه‌اش این می‌شود که بعد از عدم امکان اثبات نجاست این دلو بعد از تطهیر بئر به خاطر آن دو تا جهت که گفتیم، بالاخره شک می‌کنیم به نحو شبهه حکمیه که این دلو پاک است یا نجس است، خب قاعده طهارت «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر» را جاری می‌کنیم. این هم یک راهی است. این‌ها خیلی راه‌های خوبی است. اگر آن اشکال‌ها را نداشت، در این جا خیلی کار آسان می‌شد. حداقل به قاعده طهارت آدم می‌گفت همه این‌ها پاک است. به یک دایره وسیعی همه این مزاولات را می‌شد گفت پاک است.

اشکال دلیل پنجم: (24:32)

ولی اشکالش این است که خب علاوه بر آن اشکال‌هایی که قبلاً گفتیم که استصحاب جاری است پس دلیل نجاست ما این جا داریم، خود قاعده طهارت هم مشکله‌اش این است که این مسبوق به نجاست است و تبعاً لشهید صدر قدس سره گفتیم که قاعده طهارت در جایی که مسبوق به نجاست باشد شامل نمی‌شود چون روایت مجمل است، مردد است بین قَدْر و قَذَر است که بارها گفتیم. بنابراین قاعده طهارت هم در این جا نمی‌توانیم جاری بکنیم.

نتیجه: (25:02)

بنابراین ادله‌ی داله بر طهارت دلو، گلش مورد مناقشه قرار گرفت. و از ما ذکرنا روشن شد که ادله آن طرف که می‌گوید این دلو نجس است، چیست. برای آن که بگوییم این دلو نجس است، قهراً به سه دلیل می‌توانیم تمسک کنیم و حالا اگر اسم هم‌ماش را می‌گذاریم دلیل ولو بعضی‌اش اصل است، منظورمان از «دلیل»، دلیل لغوی است نه اصطلاحی.

دلیل اول تمسک به آن ادله‌ی داله بر نجاست ما لاقی المنتجس است با همان توضیحی که دادیم یعنی وجدان به ضمیمه‌ی اصل منقّح موضوع، می‌گوییم این نجس است.

دلیل دوم همان استصحابی است که نام بردیم از آن به استصحاب بقاء نجاست که البته با وجود آن دلیل اول دیگر جای این استصحاب نیست ولی حالا مع الغض از آن دلیل دوم، استصحاب بقاء نجاست می‌کنیم.

دلیل سوم دلیلی است که قبلاً از آن نام می‌بردیم و در کلام شیخنا الاستاد حائری قدس سره بود یعنی اصل عقلایی یا اماره عقلایی که کل ما من شأنه البقاء و الدوام بینی علی بقاءه و دوامه مادامی که احراز عدم بقائش نشده باشد. این اصل عقلایی یا اماره عقلایی که در اثر این که این غلبه دارد لذا پیش عقلاء اماره است، بر این است که چیزی که ذاتش این جوری است که غالب البقاء است، وقتی وجود پیدا کرد، مادامی که دلیل بر زوالش پیدا نشود، حکم به بقائش می‌شود. و نجاست از این جور امور است. چیزی که کثیف می‌شود، نجس می‌شود - چه به قذارت عرفیه، چه به شرعیه - تا مطهّری نیاید پاک نمی‌شود و همین طور نجس می‌ماند. ذات این، شأنش این جوری است. این جوری نیست که این عمرش پایان بپذیرد حالا چه مطهّری بیاید چه نیاید. این جوری نیست که خود به خود منتفی بشود. مثل نفت در چراغ نمی‌ماند که هفت یا هشت ساعت که سوخت، کم‌کم خودش تمام می‌شود بلکه این باید یک بادی بیاید تا خاموشش کند و یک رافعی بیاید و او را بردارد. هر چیزی که شأنش این است که یک رافعی باید بیاید تا آن را بر دارد و الا خود به خود دوام پیدا می‌کند، در این جا بنای عقلاء به نحو اصل یا به نحو اماره این است که تا دلیلی پیدا نکرده باشند می‌گویند باقی است.

سؤال: نجاست مجعول شرعی را از کجا می‌فهمند شأنش این است.

جواب: چون ظاهر مطلب این است که شارع به همان ادبیات عرف دارد صحبت می‌کند و

در ذهن عرف همین است و اگر غیر این مقصود است باید شارع تنبیه کند.

خب پس بنابراین در این جا هم این را بگوییم. این مطلبی بود که از استاد داشتیم و ایشان در این موارد فرموده بودند. البته این قاعده را در جاهای دیگر هم بعضی‌ها ذکر کردند. مرحوم استاد در این بحث این قاعده را نیاوردند بلکه در بحث قبلی بود که نقل کردیم از ایشان و در این جا از آن استفاده کردیم ولیکن ما در این کبری اشکال کردیم و گفتیم این بنای این جوری به نحو اصل یا به نحو اماره مادامی که اطمینان برای‌شان پیدا نشود، چنین اصلی نیست. بلکه یک مظنون است که آن چیز باقی هست ولی إِنَّ الظن لا یغنی عن الحق شیئاً. هذا أولاً. ثانیاً این دلیل اعتبار می‌خواهد و ما دلیلی بر اعتبار این نداریم. خب این هم به خدمت شما راه دیگر.

بنابراین، این راه مورد مناقشه است ولی بالاخره آن دو راه علی سبیل منع الخلو وجود دارد.

فتحصل مما ذکرنا که ما دلیلی بر طهارت دلو پیدا نکردیم.

سؤال: ...

جواب: آن‌ها اصلاً خارج از بحث ما هستند. چرا؟ چون گفتیم آن ادله منزوحات بئر برای جایی نیست که بالتغیر نجس شده باشد. و الا جایی که بالتغیر نجس شده باشد غایت زوال تغیر است. تمام روایات منزوحات بئر برای آن جایی است که ملاقات کرده با نجس یا متنجس و تغیر پیدا نکرده و چاه هم نجس نشده که مستحب است. منزوحات بئر برای جایی است که چاه نجس نشده و فقط ملاقات پیدا شده و در آن جا مستحب است که این کار را نکنند. و شاید در آن جاها امور بهداشتی مد نظر شرع باشد. یعنی چاه که نجس نیست اما در عین حال می‌فرماید که نزع کنید و ممکن است به خاطر این بوده که چون از آب چاه برای شرب و این‌ها استعمال می‌شده. آن‌ها این جوری است. بنابراین همان طور که اول بحث گفتیم اگر چاه به مجرد ملاقات نجس بود حساب دیگری داشت و ممکن بود در آن طرف ما بگوییم که این‌ها پاک می‌شود اما بنابر این که آن مسلک عند المتأخرین تمام نیست الا من شدّ منهم که مرحوم آقای خوانساری چاه را نجس می‌دانست به مجرد ملاقات اما قاطبه‌ی متأخرین این جوری نیست مذهب‌شان. بنابراین روی این مسلک داریم محاسبه می‌کنیم مسأله را.

خب این بحث ما تمام شد.

سخن پیرامون بند دلو، لباسِ نازح، یدِ نازح: (31:18)

بنابراین بعد از این که کلام در دلو روشن شد و گفتیم که دلو را بعد از زوال تغیر نمی‌توانیم بگوییم بالتبع پاک است. پس بنابراین دیگر بند آن دلو به طریق اولی، لباس نازح به طریق اولی، ید نازح به طریق اولی، پاک نشده است. دلو بالتبع پاک نشده و حالا آن‌ها می‌خواهند بالتبع پاک شوند.

پس کل موارد عشره دلیلی بر طهارتش نداریم و بینی علی نجاسته.

تنبيهان: (32:31)

و اما تنبيهان که ديگر اين بحث تمام بشود و برويم مسأله بعدي.

تنبيه اول:

تنبيه اول اين است که کلامی دارد شيخنا الاستاد تبریزی قدس سره در مبانی تنقيح العروه راجع به دلو و آن بند. کأنّ از کلام ايشان استفاده می‌شود که کسی که می‌خواهد بگوید اين دلو پاک می‌شود يا اين بند پاک می‌شود، کجا را می‌خواهد بگوید؟ آیا می‌خواهد بگوید اگر اين دلو که داشتند با آن نرح می‌کردند برای زاول تغير، یک دلو بزرگی بود و بعد از اين که یک يا دو تا آب کشیده شد، دید کمرش دارد درد می‌کند لذا آن دلو را کنار گذاشت و یک دلو کوچکتر برداشت. حالا مقصود اين است که بعد از اين که اين چاه تغيرش تمام شد، آن دلو قبلی‌ها هم پاک می‌شود که الان بدله بدلِ آخر. يا نه منظور همین دلو است که الان مشغول کار با او بود تا پایان زوال. اگر آن دلو قبلی را می‌خواهد بگوید که حالا گذاشته کنار، اين که خیلی مستبعد است. یک دليل قاطعی می‌خواهد. اين آب چاه پاک شد، آن هم بالتبع پاک می‌شود، اين از آن جاهایی است که خیلی زور دارد که بگوئيم بدون اين که مطهري بر او واقع بشود، اين پاک شد. اگر می‌خواهيد بگويد خود اين دلو که داريد با آن کار می‌کنيد بالتبع پاک می‌شود، اين که اصلاً موضوع ندارد. خب بالاخره آخرين باری که آب داری می‌کشی با اين دلو، درون آب پاک می‌رود و ديگر پاک می‌شود. اين بحث ندارد اين قدر. حالا دست نازح به آب چاه فرو نمی‌رود، لباسش اين‌ها جای بحث است اما دلو ديگر جا بحث ندارد. يا آن بندی که به اين دلو بسته، بالاخره اين‌ها منغمص در ماء بئر می‌شود بعد زوال تغيره و خب به خاطر اين پاک می‌شود.

عبارت ايشان حالا مراجعه بفرماييد گمان می‌کنم ناقص است و یک چیزهایی از آن افتاده باشد. حالا مراجعه کنيد جلد 3، صفحه 383 و 384.

«إن كان المراد من الدلو ما بدّله

حالا اين «إن كان المراد من الدلو ما بدّله» برای من هست.

النازح قبل زوال التغير الدلو بالآخر فالالتزام بطهارة الدلو الأول بمجرد زوال التغير عن ماء البئر يحتاج إلى قرينة حيث يطهر الحبل بمقداره الملاقى للماء المتنجس، و كذا الدلو لوصولهما إلى الماء بعد زوال تغيره و يتحقق غسلهما بالماء المعتصم»^[1]

اين فرمايش ايشان است.

حالا من شخصاً خیلی متوجه نشدم فرمايش استاد را قدس سره. عرض می‌کنيم مقصود شما چیست؟ مقصود اين است که بعد از اين که بالاخره زوال تغير شد، اين‌ها برای حوائج بعدي‌شان می‌آيند از اين چاه با اين دلو آب می‌کشند و حالا اين سطل می‌رود داخل اين چاه و می‌رود داخل آب و هم سطل پاک می‌شود و هم آن مقدار بندی که نجس شده باشد پاک می‌شود پس خب حالا اين ديگر بحث ندارد. حالا الان نجس است ولی بعداً که استفاده می‌کنيد از آن، خب اين ديگر می‌رود داخل آب. اگر مقصود ايشان آن موقع

هست، خب این درسته نسبت به آن موقع ولی حرف سر این است که قبل از آن چه جوری است. این سطل و این بند قبل از آن، اوضاعش چه جوری است؟ علاوه بر این که این بند همه‌اش داخل آب نمی‌رود و حال این که تقریباً می‌توانیم بگوییم همه‌اش نجس شده. چون باید با بالا آوردن بند، آب را بیرون بکشد و وقتی دستش به دلو متنجس برخورد کرد، دستش متنجس می‌شود و دوباره با بند، دلو را به داخل چاه می‌برد که این کار باعث می‌شود قسمت‌های بالای بند هم متنجس شود و با تکرار این کار می‌توان گفت که دست نازح به همه جای بند اصابت کرده است. بنابراین اگر آن موقع مقصود است که آن، محل بحث علما نیست. خب مثل این است که دستش را هم می‌رود داخل آب می‌شورد چون می‌خواهد وضو بگیرد پس ما نیایم بحث کنیم از این که ید نازح پاک می‌شود یا نه؟ بالاخره این شخص یک وقتی حمام می‌رود و دستش را خواهد شست. بالاخره که وضو خواهد گرفت. مقصود آن موقع‌ها نیست بلکه مقصود قبل از این است.

و اگر مقصود ایشان این است که آن آخرین باری که آب را می‌کشد و با آن زوال تغییر می‌شود که ظاهراً همین هم مقصود باید باشد، خب این هم تمام نیست برای خاطر این که مگر ما علم داریم که به نفس خروج آخرین آب از چاه تغییر زائل می‌شود و پاک می‌شود. اگر همزمان بود به این معنا که هنوز دلو پر از آب، از آب چاه جدا نشده، آب چاه زوال تغییر پیدا کند و پاک شود اما این ظرف پر است از آب متغیر که نجس است. آب متغیر با آب چاه متصل بشود که طاهر نمی‌شود. این دلو ما در آخرین بار حامل چیست؟ حامل آب پاک است یا حامل آب نجس است؟ آخرین بار هم حامل آب نجس است که با دلو می‌خواهیم آن را بکشیم بالا تا زوال تغییر محقق شود و آب چاه پاک شود و الا اگر آب چاه قبل از این پاک شده پس این آب را بی‌خود داریم بالا می‌کشیم و زائد است. اگر قبل از این اخیر پاک شده، پس این دیگر جزء سبب زوال تغییر نیست. اگر با این دارد زوال تغییر می‌شود، سؤال می‌کنیم این دلو الان محتوایش چیست؟ آب نجس است. خب این آب نجس ولو الان وصل بشود به بقیه‌ی آب چاه که آن‌ها زوال تغییر شده، اما آب متغیر اگر متصل به آب چاه بشود که پاک نمی‌شود چون این آب باید زوال تغییر پیدا بکند. بنابراین آب داخل سطل همین طور به نجاست باقی است چون پر است از آب متغیر و حالا که این سطل را دارد می‌کشد بالا، قهراً از این سر می‌رود و به بدنه دوباره اصابت می‌کند. این در این صورت است که فرض کنیم همزمان با این، آب چاه هم از تغییر خارج شده و فقط این محتوای سطل متغیر بوده. اما اگر فرض این باشد که شما وقتی این دلو را کشیدی و آوردی بالا، چند لحظه بعد این چشمه‌های چاه آب‌های جدید را می‌جوشاند و از آن فوران می‌کند و این‌ها مخلوط می‌شوند و دیگر تغییر از بین می‌رود. آن تغییر کثیر، آن تعفن کثیر به واسطه این که آن‌ها را جدا کردیم از بین رفته ولی یک تغییر ناچیزی باقی می‌ماند که فوراً بعد از چند لحظه به واسطه آب‌های جدیدی که از چشمه‌های چاه بیرون می‌آید و مخلوط می‌شوند، دیگر تعفن از بین می‌رود یا تغییر لون از بین می‌رود یا تغییر طعم از بین می‌رود. پس بنابراین بین انفصال دلو از چاه و حصول زوال تغییر برای چاه فاصله است. پس با چه باز ملاقات کرده؟ بنابراین، این کلام را ما نفهمیدم که چه می‌فرماید.

و اما این تنبیه اول بود.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. تنقيح مباني العروة - كتاب الطهارة، ج3، ص: 383-384